

بررسی و تحلیل آسیب و چالش‌های توسعه سیاسی در ایران

تورج حیدری کوچی

ا^۱ کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی دانشگاه بین‌المللی چابهار

نام نویسنده مسئول:

تورج حیدری کوچی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۸

چکیده

هدف از انجام این تحقیق بررسی و تحلیل آسیب و چالش‌های توسعه سیاسی در ایران است. توسعه سیاسی از مفاهیم جامعه‌شناختی و علوم سیاسی است که در اصطلاح به معنای افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. امروزه توسعه پایدار سیاسی در هر کشوری از اهمیت بالایی برخوردار است. هر نظم سیاسی به سه نهاد دولت، حاکمیت قانون و سازوکارهای پاسخ‌گو بودن استوار است. «دولت نهادی متمرکز و مبتنی بر سلسله‌مراتب است که در یک محدوده سرزمینی مشخص از انحصار به‌کارگیری زور مشروع برخوردار است.» دولت‌های مدرن برخلاف دولت‌های غیرمدرن به دنبال برخورد غیر شخصی با شهروندان هستند. منشأ یکی از چالش‌های اساسی آن در جامعه ما، درک نادرست از نسبت توسعه سیاسی با سیاست مدرن است. در واقع اگر درک درست و معناداری از رابطه این دو مقوله وجود نداشته باشد، ممکن است بین طرفداران توسعه سیاسی با کارگزاران سیاست، منازعه و معارضة به وجود آید و آثار و پیامدهای ناگوار آن، علاوه بر کارگزاران این دو حوزه سیاسی، دامن جامعه را نیز فراگیرد.

واژگان کلیدی: توسعه سیاسی، توسعه انسانی، موانع سیاسی.

مقدمه

ادبیات توسعه سیاسی محصول تحولات پس از جنگ جهانی دوم است که اندیشمندان کشور های پیروز در جنگ به ویژه آمریکا تلاش کردند که روند باز سازی حکمت ها و جوامع اروپایی و نیز راه های نیل کشور های جهان سوم به گردونه توسعه و نوسازی را مفهوم سازی کنند. در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ این موج مطالعاتی در امریکا غالب شد و با تمرکز روی جان سوم، راه توسعه این کشورها نیز همانند مراحل توسعه غرب فرض شد و نظریات کلاسیک توسعه، مراحل اقتصادی و کمی همانند غرب را برای توسعه جهان سوم ترسیم کردند. نظریه های توسعه سیاسی از نظریه های توسعه اقتصادی اقتباس شده و مبتنی بر این اصل بود که تجربه ملت های اروپایی و امریکا به عنوان ارزشی جهان شمول به جهان سوم انتقال یابد. به همین دلیل، وجه کامل توسعه سیاسی، چیزی جز دموکراسی غربی نبود. و توسعه سیاسی به معنای شبیه شدن هر چه بیشتر جهان سوم با غرب با غرب تلقی شده، نوعی تحول از جامعه سنتی به جامعه مدرن را تداعی می کرد که مقصد آن رسیدن به لیبرال دموکراسی بود. در همین چارچوب، نظریات توسعه نیز ضمن ادعای تبیین، نسخه هایی قابل تعمیم در همه جا تجویز می کرد. اما از پایان دهه ۹۶۰، ادعای ارائه نظریه عام از دستور کار خارج شد و ملحوظ داشتن شرایط خاص، ویژگی ها و ممیزات جوامع جهان سوم مد نظر قرار گرفت. بدین ترتیب از اوایل دهه هشتاد دانشمندان با مطالعات تاریخی و جامعه شناسی در پی یافتن مدل خاص توسعه هر کشور در جهان هستند. بنابراین سلطه توسعه گرایی و اندیشه های جهانشمول تمام شد و به جای آن، به کشف موارد منحصر به فرد پدیده های اجتماعی و تحلیل فرهنگی مرتبط با این پدیده ها توجه شد. در جمهوری اسلامی ایران که به دنبال انقلابی اجتماعی درصدد ارائه الگو و مدل جدیدی برای توسعه و تعالی جامعه بود، مدت ها مفهوم توسعه سیاسی از ادبیات جامعه غایب بود و اولین بار در دوره اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴) به صورت گسترده وارد عرصه عمومی شد و اقداماتی در راستای گسترش احزاب و سازمان های مردم نهاد و تحقق جامعه مدنی صورت پذیرفت. از همین زمان بود که آسیب شناسی و نقد مباحث توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی اهمیت یافت و در استانه دهه چهارم انقلاب، این بحث به یکی از دغدغه های جمهوری اسلامی تبدیل شد. از سوی دیگر مقام معظم رهبری دهه چهارم انقلاب را دهه پیشرفت و عدالت نامید. که سازه پیشرفت و عدالت معادلی برای توسعه همه جانبه در ادبیات جدید (بدون تبعات و الزامات منفی آن در غرب و همراه با عدالت) است. مجموع دیدگاه های رهبری، به عنوان واضع این سازه، نشان می دهد که این مفهوم بار معنایی معادل توسعه سیاسی در ادبیات معاصر دارد و برای اینکه در محتوا و عملیات نیز از توسعه غربی متمایز شود مقید به ضابطه اسلامی عدالت شده است. بدین ترتیب، ارزیابی واقع بینانه و علمی روند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی اهمیت دارد. از سوی دیگر، سه آرمان مهم آزادی، عدالت و استقلال هم در انقلاب اسلامی مطرح بود و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز نهادینه شد که نحوه تحقق عملی آن ها به مباحث توسعه سیاسی پیوند می خورد. بنابراین بعد از گذشت بیش از سه دهه از استقرار جمهوری اسلامی این سوال مطرح است که شعار ها و آرمان های انقلاب اسلامی چگونه عملیاتی شده و جمهوری اسلامی چه سیاست ها و برنامه هایی را برای تحقق آن ها به کار بسته و چه دستاوردی در این زمینه ها داشته است؟ به نظر می رسد با توجه به نبود اجماع و نیز تعری روشنی از توسعه سیاسی بر مبنای الگوی انقلاب اسلامی فدر عمل شکل گیری نظام جمهوری اسلامی و تثبیت نهاد های انتخابی، بزرگترین دستاورد انقلاب اسلامی از منظر توسعه سیاسی بوده است و هر یک از دولت ها نیز در برنامه ها و سیاست ها ی خود جهت گیری خاصی در راستای توسعه داشته اند و ایراد و کاستی در آن ها به معنای فاصله داشتن این دولتها با آرمان های انقلاب اسلامی و وجود ظرفیت های خالی برای تحقق توسعه سیاسی است که به بازنگری در شرایط موجود نیاز دارد.

مفهوم توسعه سیاسی

توسعه سیاسی مفهومی است که در پی تحولات پس از جنگ جهانی دوم با استقلال کشورهای تحت استعمار از یک سو و نیز تهدیدات نظام های سوسیالیستی بلوک شرق برای جهان سرمایه داری غربی در خلال جنگ سرد از سوی دیگر، توسط جامعه شناسان و نظریه پردازان غربی، و به ویژه نظریه پردازان آمریکایی، به منظور ارائه راه حلی برای کشورهای تازه استقلال یافته و عقب مانده به منظور تغییر و دگرگونی مطرح گردید. هدف اولیه نظریه پردازان آمریکایی در مطالعه و تجویز الگوهای توسعه و نوسازی، جلوگیری از نفوذ ایدئولوژی های کمونیستی به کشورهای تازه استقلال یافته جهان سوم بر اساس سیاست های سد نفوذ آمریکا و

در کل ترویج و گسترش فرهنگ و هنجارهای غربی در جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم بوده است. به رغم گذشت بیش از نیم قرن از مطالعات نوسازی و توسعه سیاسی این مفهوم روز بروز بیشتر ابهام یافته و در پس مناقشات و اختلاف نظرهای صاحب نظران پنهان مانده است. امروزه با وجود انبوهی از مطالعات انجام شده در این باب، همانند دیگر مفاهیم علوم انسانی، اجماع مشترکی بین صاحب نظران درباره این مفهوم به دست نیامده است. هر کدام از مکاتب، تعریف و معیارهای خاص خود را از این اصطلاح مطرح می نمایند. توسعه سیاسی از مفاهیم جامعه شناختی و علوم سیاسی است که در اصطلاح به معنای افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه است که این مساله از اهمیت بالایی برخوردار است و توسعه سیاسی در هر کشوری باعث بهتر و بهینه شدن تعاملات جهانی افزایش توسعه پایدار جهانی و موفقیت و رشد سیاسی و اقتصادی آن کشور است.

بررسی ناکامی های توسعه سیاسی در ایران

در تحلیل ناکامی های تاریخی روند توسعه سیاسی و جامعه مدنی در ایران از عوامل متعدد داخلی و خارجی یاد شده و از تئوری پردازان های متنوعی استفاده شده است. تحلیل جدید «مقاومت شکننده» جان فوران که بر اساس تئوری نظام جهانی و «وابستگی» انجام شده است (فوران، ۱۳۸۳) و نیز تحلیل های دیگری که به نقش استعمار و امپریالیسم، کاپیتالیسم در برابر توسعه سیاسی پرداخته اند، همگی تأکید بر نقش عامل خارجی داشته اند. تئوری پردازان ی هابی نیز که به نقش عوامل داخلی توجه داشته اند کم و بیش به صورت تک بعدی تحولات را مورد توصیف و تحلیل قرار داده اند. تئوری های سیاسی فرهنگ محور همچون تئوری تضاد که دعوای تاریخی مشروعه خواه - مشروطه خواه، مذهبی - ملی گرا، اصولگرا - «سنت و مدرنیته» اصلاح طلب را محور بحث قرار می دهند. این دست از نوشته ها، معمولاً با تفسیر یک جانبه تحولات تاریخی یک سده اخیر، نقش مثبت تجددگرایان را در مقابل نقش منفی سنت گرایان برجسته ساخته و سنت گرایی «سنت» مسئولیت ناکامی ها بر ای ایجاد جامعه مدنی و رشد توسعه سیاسی را به گردن می اندازند. نظریه های سیاسی اقتصاد محور به نقش اقتصاد در سیاست اهتمام داشته اند و «استبداد نفتی»، «دولت تحصیلدار» «فقدان سرمایه» و، «فقدان بورژوازی قوی» را به عنوان موانع توسعه سیاسی و جامعه مدنی معرفی کرده اند. تئوری های سیاست محور نیز به ساختار و ماهیت نظام سیاسی توجه داشته و آن را عامل شکست جامعه مدنی و توسعه سیاسی معرفی کرده «استبداد تاریخی» را مورد بحث جدی قرار داده اند. استبداد رضاشاه و محمدرضاشاه و نهادهای سرکوبگر آن ها همچون ارتش و پلیس و ژاندارمری و سازمان اطلاعات و امنیت و قوه قضائیه وابسته به آن ها، به عنوان موانع جامعه مدنی و توسعه سیاسی یاد شده است. نوشته های تاریخی که از «موانع توسعه سیاسی در ایران». در این جهت نوشته شده است به وفور قابل دسترسی هستند. چند نمونه از این دیدگاه که استبداد سیاسی را به عنوان اهمل اصلی شکست توسعه سیاسی برجسته کرده اند ملاحظه نمایید: نوسازی کشور تنها از راه خودکامگی و سرکوب نهادهای دموکراتیک دست یافتنی است. خودکامگی در اداره امور کشور و اعمال زور و فشار بر حصول اطاعت و پیروی زیر دستان، همراه با کوتاهی در وسعت بخشیدن به پایگاه های اجتماعی - اقتصادی حکومت و غفلت در تشکیل و ترغیب احزاب معتبر سیاسی، ناگزیر نتایج ویرانگر به بار می آورد.

در ادامه فوکویاما مساله پاسخ گو بودن حکومت را این گونه بیان می کند: «واکنش نشان دادن حکومت در قبال مصالح کل جامعه - چیزی که ارسطو خیر عمومی می نامد - به جای منافع محدود خود است.» فوکویاما در توضیح این مساله بیان می کند که آنچه امروزه از پاسخ گویی در ذهن داریم، همان پاسخ گویی رویه ای است. روشی که آن را امروزه به نام دموکراسی می شناسیم. اینکه با برگزاری انتخابات منظم و تمکین به نتایج آن، افراد قادر هستند تا نمایندگان خود را انتخاب و تعویض کنند. به عبارتی دیگر، از این طریق حاکمان خود را انتخاب کنند و بر عملکرد آنها نظارت داشته باشند. لکن، فوکویاما در ادامه این مساله بیان می کند که پاسخ گویی رویه ای تنها شکلی از پاسخ گویی نیست. به این صورت که شاید هیچ قیدی بر حاکم مبنی بر پاسخ گویی یا نظارت و تغییر آن وجود نداشته باشد؛ اما او به هر دلیلی خود را نسبت به مصالح کل جامعه مسوول و پاسخ گو بداند. درست از این نظر است که ارسطو در کتاب «سیاست» خویش میان حکومت خودکامه و پادشاهی تفاوت قائل می شود؛ لکن آن چیزی کار را سخت می کند از این قرار است که به زعم فوکویاما در این گونه شرایط که حاکم بدون قید پاسخ گو است، هیچ تضمینی وجود ندارد که این رویه خود را ادامه دهد و در نتیجه این امر است که همچنان پاسخ گویی رویه ای تنها شکل قابل اعتماد پاسخ گو کردن است.

فوکویاما بر اساس این سه محور کلی دولت، حاکمیت قانون و پاسخگو بودن است که بیان می‌کند که «معجزه سیاست مدرن آن است که می‌توانیم نظم سیاسی ایجاد کنیم که هم قوی و کارآمد باشد و هم دایره عمل آن را قانون و انتخاب دموکراتیک محدود سازد.» رویه‌ای که در آن قدرت در انحصار دولت است تا بر اساس آن از حفظ صلح و امنیت دفاع کند و همچنین، کالاهای عمومی مورد نیاز جامعه را تامین کند و مضاف بر آن، این قدرت انحصاری توسط حاکمیت قانون و سازوکارهای پاسخگو کردن بر عملکردش نظارت و همچنین محدود شود. لکن، فوکویاما بیان می‌کند که سوال اساسی در علم سیاست از این قرار است که چگونه می‌توان کشوری را که این چنین نظم سیاسی در آن برقرار نیست، دارای این چنین نظمی کرد؟ به عبارت دیگر، پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان کشوری مانند سومالی را به کشوری مانند دانمارک بدل ساخت یا در واقع، کشوری مانند دانمارک با این چنین نظم سیاسی چگونه ایجاد شده‌است؟ به زعم فوکویاما، معنای توسعه سیاسی در پاسخ به همین سوال نهفته است.

شاخص های توسعه سیاسی در کشور

خلاف معیارهای توسعه اقتصادی که کمیت پذیرند و از طریق شاخص هایی چون تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، افزایش یا کاهش قدرت خرید، میزان اشتغال و... می‌توان میزان توسعه اقتصادی را در چارچوب های آماری با محاسبات دقیق مورد ارزیابی و سنجش قرارداد. در توسعه سیاسی قادر به انجام چنین کاری نیستیم؛ زیرا به علت کمیت ناپذیری عناصر کیفی توسعه سیاسی نمی‌توان پارامترهای توسعه سیاسی را به طور دقیق اندازه گیری نمود. برای مثال تعیین سطح جامعه پذیری یا مشروعیت سیاسی و نهادی شدن آنها در یک جامعه و فهم میزان توسعه سیاسی از آن به سختی می‌تواند صورت پذیرد. مسأله مهم وجود متغیرهای نسبتاً زیاد و ارتباط پیچیده ای است که میان این متغیرها وجود دارد به طوری که از تعامل این متغیرها به سادگی نمی‌توان روابط علی و معلولی را از هم باز شناخت. مثلاً مشروعیت سیاسی خود باعث افزایش سطح مشارکت در جامعه می‌شود، در حالی که مشارکت سیاسی و اجتماعی به نوبه خود به توسعه سیاسی و مشروعیت سیاسی کمک می‌کند. در مورد بسیاری از پارامترهای اصلی توسعه سیاسی چون مشروعیت و مشارکت سیاسی میان محققان علوم سیاسی اتفاق نظر وجود دارد، اما به محض آنکه این عناصر در ارتباط با جوامع و فرهنگ ها و ساختارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرند، به سادگی نمی‌توان با توجه به پارامترهای مزبور جامعه ای را از نظر سیاسی توسعه یافته و یا نظام دیگر را عقب مانده تلقی کرد. ولی در هر صورت شاخص هایی را که از پذیرش بیشتری برخوردارند می‌توان چنین برشمرد.

۱. میزان مشروعیت نظام و اهتمام مردم به دولت مردان

۲. مشارکت مردم از طریق نهادهای اجتماعی، سیاسی نظیر انتخابات مجلس احزاب و نهادهای سیاسی غیردولتی و مطبوعات

و قدرت انتخاب حکومتی برخاسته از مردم بر مردم و میزان آزادی آنان

۳. حکومت قانون و نه حکومت فرد به شکل استبدادی و دیکتاتوری و غیرشخصی بودن نظام سیاسی

۴. میزان اقتدار در پاسخگویی به نیازهای مردم از طریق ایجاد شبکه اداری کارآمد و فعال و حل قانونمند مشکلات و معضلات

سیاسی جامعه. آنچه به نظرمی رسد، این است که با توسعه سیاسی بسیاری از مشکلات جوامع سنتی حل می‌شود و گشایش هایی فراهم می‌آید. وجود شاخص های که برشمردیم همگی نشان دهند یک جامعه‌ای است که به توسعه سیاسی رسیده باشد.

موانع توسعه سیاسی در کشور

از مهمترین موانعی که باعث می‌شود توسعه سیاسی رشد پیدا نکند، عبارتند از:

الف) خشونت سیاسی: خشونت است که در چارچوب سازوکارهای قدرت قابل تحلیل و تبیین باشد. زیرا خشونت سیاسی پدیده

ای است چندبعدی. در یک طرف این خشونت دولت با قوه قهریه حضور دارند. در طرف دیگر گروه‌های سیاسی به چشم می‌خورند.

در طرف سوم شهروندانی به چشم می‌آیند که خود عامل دامن زدن به این خشونت‌ها هستند یا در برابر آنها سکوت می‌کنند و

در طرف چهارم نهادها و تشکل هایی به چشم می‌خورند که می‌توانند پناه امن افرازد برابر خشونت سیاسی باشند اگرچه در

جوامعی که توسعه سیاسی وجود نداشته باشد، از دادن تامین به اعضای خود ناتوانند. خشونت سیاسی در جامعه از مهمترین موانع

توسعه سیاسی است؛ زیرا خشونت سیاسی در جامعه دارای کارکردهای ذیل است که نتیجه آن عدم توسعه سیاسی می‌باشد:

- الف) خشونت سیاسی ناقض حاکمیت سیاسی دولت است.
 ب) از نظر کارکردی در فرایند عادی سیاسی اختلال ایجاد می کند.
 ج) خواست تحول و تغییر رابه سطح تخریب و نابودی ارتقایی بخشد.
 د) محصول نابهنجاری های اجتماعی است.
 ه) هزینه های بالایی برای حاکمیت سیاسی دارد.
 و) از خواست انتقادی شهروندان که برای آنها یک خواست طبیعی است جلوگیری می کند.
 ب) وجود دولت استبدادی.

دولت در حکومت های استبدادی مهم ترین نهاد در ساختار سیاسی است. چون نهادهای جامعه مدنی حضور ندارند. از این جهت دولت تمایل دارد وظائف خویش را گسترش دهد و دخالت همه جانبه ای در همه امورها داشته باشد و اگر دولت بخواهد در همه عرصه ها دخالت کند قدرت پاسخگویی اش کاهش می یابد، یعنی دولت ایجاد و هدایت تقاضای مؤثر در جامعه و توان پاسخگویی به این تقاضا و جهت دهی فعالیت های اجتماعی را ندارد.

از مهمترین مشخصه های دولت استبدادی فقدان ساختارهای مشارکتی در جامعه است و مردم در این نوع حکومت رویکرد مشارکت فعال ندارند، زیرا مشارکت سیاسی بر این فرض استوار است که فرد عقلانی محض است و با محاسبه سود و زیان خود و به منظور تحقق برخی خواسته ها و تامین منافع خویش پای به عرصه سیاسی می گذارد. غایت اصلی افراد از مشارکت سیاسی عبارت است از تاثیر بر انتخاب مجریان و بر نحوه تصمیم گیری آنان به منظور تامین منافع و خواسته های فردی بیشتر در حالی که این نوع از فرهنگ سیاسی مشارکتی در حکومت های استبدادی وجود ندارد.
 ج) تمرکز منابع قدرت:

افزایش کنترل حکومت بر منابع قدرت (اعم از منابع اجبار آمیز و غیر آن) احتمال مشارکت و رقابت سیاسی را کاهش می دهد و از این رو مانع توسعه سیاسی می شود. معمولاً در شرایط بحران های ساختاری، کنترل حکومت بر انواع منابع افزایش می یابد. این بحران ها را می توان در افول نظام سیاسی، انقلاب سیاسی، ضعف ملی و اقتصادی در قبال نظام بین المللی عدم پیدایش نظام سیاسی همبسته و منضبط جدید و نزاع بر سر قدرت سیاسی یافت. همچنین کنترل متمرکز بر منابع مختلف در فرآیند اولیه تکوین دولت های ملی مدرن (دوران حکومت های مطلقه) به دلایل ساختاری ضرورت می یابد. به هر حال پیدایش کنترل متمرکز بر منابع پیش از گسترش مشارکت در قالب سیاسی مانعی بر سر راه توسعه سیاسی به معنای مورد نظر ما ایجاد می کند. زیرا کنترل حکومت بر منابع قدرت بر میزان اقتدار و تمرکز قدرت در حکومت می افزاید و از امکان رقابت و مشارکت سیاسی می کاهد. تمرکز منابع مختلف در دست حکومت ممکن است کارایی حکومت را افزایش دهد، اما قطعاً مانع رقابت و مشارکت درسیاسی خواهد شد و این به معنا عدم توسعه سیاسی است و مانع از آن خواهد شد.

د. وجود شکاف های آشتی ناپذیر

وجود هر نوع از شکاف های آشتی ناپذیر در جامعه مانع وصول به اجتماع کلی درباره اهداف زندگی سیاسی گردیده و از تکوین چارچوب های لازم برای مشارکت و... جلوگیری می کند و به استقرار نظام سیاسی غیر رقابتی یاری می رساند. اینگونه شکاف ها ممکن است اقتصادی (طبقاتی) محلی و منطقه ای، قومی و فرهنگی باشد. قطعاً وجود چنین شکاف هایی از تکوین هویت ملی واحد نیز ممانعت به عمل می آورد. البته یک جامعه ممکن است به صورت ساختاری و بالقوه واجد شکاف هایی باشد ولیکن این شکافها فعال و سیاسی نشده باشند. شکاف ها و تعارضات اجتماعی تنها وقتی که به صورت قطب بندی های آشتی ناپذیر فکری و ایدئولوژیک در جامعه درآیند، مانع توسعه سیاسی می شوند.

در کشورهایی که شکاف های محلی، منطقه ای، قومی، فرهنگی، و طبقاتی باشد، از ظهور شرایط لازم برای توسعه سیاسی جلوگیری می کند و مانع از توسعه سیاسی می شود؛ زیرا چنین شکاف هایی معمولاً زندگی اجتماعی و سیاسی را به سوی بدبینی، بی اعتمادی و ترس و خشونت سوق می دهد و اینها همگی مانع از توسعه سیاسی است.

از دیگر عواملی که مانع از توسعه سیاسی می شود عبارتند از: جزمیت، فقدان انگیزه موقعیت طلبی در مردم، فساد سیاسی به خاطر منافع شخصی، پراکندگی احزاب سیاسی، متمرکز شدن اختیارات و سیاسی شدن نیروهای مسلح، اسطور گرایی، احساساتی

بودن، وجود تفکر افراطی درباره هویت های فرهنگی جوامع، محافظه کاری، سوء ظن در برابر ابتکار و تفکیک توسعه اقتصادی از توسعه سیاسی، دلالت بر همین وضع دارد: کشورهایی که اقتصاد توسعه یافته دارند و در سیاست عقب مانده اند. اما این به چه معناست؟ توسعه در واقع فرایندی است که مشارکت شهروندان در عرصه عمومی را ممکن می سازد. توسعه اقتصادی در گرو مشارکت شهروندان در حوزه اقتصاد و توسعه سیاسی در گرو مشارکت شهروندان در حوزه سیاست است. کشورهای غیردموکراتیکی که به توسعه اقتصادی رسیده اند، در واقع در حوزه اقتصاد موفق شده اند "جامعه باز" ایجاد کنند ولی در حوزه سیاست به چنین موفقیتی دست نیافته اند. از آنجا که هر کشوری نهایتا متعلق به مردم آن کشور است، نظام های غیردموکراتیکی که توسعه اقتصادی را در کشورشان ایجاد کرده اند، منطقا ناچارند به توسعه سیاسی نیز تن دهند. اما برخی از دولت های غیردموکراتیک کارآمد، خواهان توسعه اقتصادی منهای توسعه سیاسی اند. چنین وضعی در کره جنوبی و دولت-شهر تایوان ممکن نشد. یعنی پس از تحقق پاره ای از مؤلفه های توسعه اقتصادی در آن ها، نظام های سیاسی شان نیز به ناچار دموکراتیک شدند. ولی چین توانسته است در برابر این روند تاریخی - که از نظر بسیاری از صاحب نظران علوم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، روندی منطقی هم است - مقاومت کند و به توسعه سیاسی تن ندهد.

نهایتا باید گفت جامعه توسعه یافته به معنای دقیق کلمه، جامعه ای است که به توسعه سیاسی هم رسیده باشد. توسعه سیاسی، سیاست را توسعه می دهد و از حلقه دربار یا حزب حاکم یا طبقات اشرافی یا نظامیان حاکم خارج می سازد و تاثیرگذاری سیستماتیک و مداوم مردم را در فرایند سیاست گذاری محقق می سازد. فروکاستن توسعه به توسعه اقتصادی، رویکردی است که نهایتا به سود دیکتاتوری است. یعنی نظرا این امکان را برای یک فرد یا یک حزب یا یک صنف (مثلا صنف نظامیان یا صنف روحانیان) فراهم می سازد که با وعده رفاه و کارآمدی، مردم را از مداخله مدنی در سیاست منصرف سازد. در این صورت "سیاست" حیاط خلوت آن فرد یا آن حزب یا آن صنف می شود و مردم (یعنی حکومت شونده گان) صرفا باید از رفاهشان لذت ببرند و حرف سیاسی اضافی هم نزنند! با این حال اکثر تحقیقات مربوط به رابطه توسعه و دموکراسی، توسعه اقتصادی را مقدم بر توسعه سیاسی می دانند. اگرچه موارد تاریخی خاصی هم بوده اند که این حکم کلی را نقض کرده اند، ولی غالبا چنین بوده که ابتدا توسعه اقتصادی حاصل شده، سپس توسعه سیاسی. برخی از محققان حتی گفته اند دموکراسی نه تنها هیچ تاثیر مثبتی بر تحقق توسعه ندارد، بلکه ممکن است تاثیر منفی هم بر توسعه اقتصادی و اجتماعی داشته باشد. آدریان لفت وویچ، چهره برجسته علوم سیاسی در انگلستان، چنین نظری داشت.

مؤلفه های توسعه سیاسی

آنچه برای ما در جامعه اسلامی امروز اهمیت دارد، شناخت راه درست، نو شدن، نوسازی و توسعه سیاسی است. بدون تردید نمی توان ارتباط مستقیم حکومت اسلامی را با زندگی امروز جامعه اسلامی نادیده گرفت. اگرچه غلبه نظام های استبدادی در طول تاریخ و انحراف از جامعه معیار نبوی (ص) از نخستین سده اسلامی زمینه ناکارآمدی و بحران در جوامع اسلامی را فراهم آورد، مصلحان و آزاداندیشان در طول تاریخ اسلامی همواره در جهت رویارویی با این بحران اهتمام نموده، نظریه ها و هر از چند وقت حرکت های اصلاحی خود را سامان دادند. در دوران غیبت امام معصوم (ع) نیز تا زمانی که شیعیان نتوانستند حکومت مستقل شیعی تأسیس نمایند، به رغم بحث مبنایی جانشینی فقیهان از امام معصوم بر اساس روایات و مبانی فقهی شیعی، در عمل عمدتا نظریه سلطان جائز و چگونگی تعامل شیعیان با آن مطرح و پیگیری شد. از طرفی دو بحران بنیادی جهان معاصر اسلامی، یعنی مسأله انحطاط و استبداد داخلی و تهاجم مدرنیسم غربی به آموزه های اسلامی سبب شکل گیری برخی تلاش های عملی و نظری در باب کنترل قدرت سیاسی و جلوگیری از استبداد حاکمان موجود گشته و مجددا الگوی مطلوب و آرمانی جامعه اسلامی را مطرح نمود و انقلاب اسلامی از آن جمله بود. در مجموع می توان گفت که مهمترین مؤلفه های توسعه سیاسی در حکومت اسلامی مواردی است که در پی می آید:

۱. عدالت خواهی؛ از مهمترین ویژگی جنبش عدالت خواهی می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) مفهوم عدالت مفهومی متکثر و چند ضلعی است. جنبش عدالت خواهی در فضای توسعه اجتماعی مفهومی متکثر و چند ضلعی است. از طرفی حوزه بحث عدالت، حوزه وسیعی است. حوزه عدالت اجتماعی، عدالت قضایی، عدالت سیاسی، عدالت در

استفاده از منابع طبیعی و محیط زیست، عدالت خانوادگی، عدالت شهروندی و حوزه های دیگری از مفهوم شناسی و مصداق شناسی عدالت.

ب) توسعه سیاسی وقتی استقرار پیدا می کنند که با نیازهای اجتماعی پیوند بیابند؛ امروز جنبش عدالت از این جهت می تواند گسترش پیدا کند که با نیاز اجتماعی پیوند دارد.

ج) جنبش عدالت خواهی هم مرجع های دینی و هم تاریخی در کشور ما دارد. جنبش آزادی خواهی، به مفهوم جدیدش، دو سه قرن سابقه دارد، اما جنبش عدالت خواهی، جنبشی با سابقه تاریخی است که از ریشه های بنیادین دینی برخوردار است و می تواند برای جامعه ما، بسترسازی کند. اگر بخواهیم منابع دینی مان را با نگاه پارادایم عدالت دنبال کنیم، چنان انباشته و سرشار است که می تواند یک وجه معرفتی جدید یا حداقل بازسازی معرفتی جدید به ما بدهد. امروز زمینه های این نظریه پردازی و این نظریه سازی، فراهم شده است.

۲. **توجه به دین و معنویت (اسلام گرایی)؛** یکی از آرمان انقلاب اسلامی ما دینداری بود و به عبارت دیگر ریشه های روانی و وجودی انقلاب اسلامی را می توان در دو عامل جهت دهنده و جهش بخش جامعه ایران دانست و آن برقراری عدالت اجتماعی و دینداری در جامعه است. و لازمه تداوم این دو عامل توجه دولت به آنها است.

۳. **استقلال؛** حقی است که به موجب آن، هر کشور در انتخاب سیاست داخلی و یا خارجی خود آزاد باشد. آنچه این حق را تعریف و حدود آن را مشخص می کند، دین و هویت دینی است.

۴. **آزادی؛** بدون تردید، آزادی از نعمت های بزرگ خداوند به انسان ها است. جامعه توسعه یافته، جامعه ای است که در آن این حق خداداد هم محترم است و هم در چارچوب ضوابط مشخص بسط و گسترش می یابد.

۵. **محوریت قانون اساسی؛** مروری بر اصول مختلف قانون اساسی، نشان می دهد که از نظر تدوین کنندگان این قانون وازدیدگاه مردمی که به آن رای مثبت داده اند، اسلام به عنوان یک دین جامع و کارآمد، هم مبنای فکری و ایمانی نظام جمهوری اسلامی است و هم منبع ارزش های حاکم بر روابط اجتماعی، و هم شاخص و ملاک قوانین و مقررات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی. بنابراین این توسعه است که معیار و ملاک یک قانون خوب را به جامعه نشان خواهد داد.

۶. **دفاع از اندیشه ولایت فقیه.** مسأله ولایت و اعتقاد به آن، دارای مراتب و انواعی است. اصل مسأله ولایت، به ولایت خدا و رسول و ائمه (ع) باز می گردد و روشن است که هیچ مسلمانی نمی تواند بدون پذیرش این مسأله خود را مسلمان بداند **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**، (مائده، آیه ۵۵). در مورد ولایت فقیه نیز، اولاً؛ موضوع دارای جایگاه رفیعی در مجموعه معارف دینی و نظام آن است، ثانیاً؛ التزام عملی به آن نیز ضروری است. ولایت فقیه جانشین امام معصوم (ع) است که امامت آن امام معصوم (ع) جزء اصول مذهب است.

۷. **احساس مسئولیت اجتماعی؛** عنصر تعهد ملی و میهنی فرد را وادار به دخالت و نشان دادن بیداری خواهد نمود: و این بیداری زمانی حاصل می شود که توسعه سیاسی شکل گرفته باشد و بتواند او را در این راه هدایت نماید.

۸. **شناخت زمان و مقتضیات آن؛** فهم مقتضیات عصر جدید نیز از لوازم امروز تشکیل دهنده مولفه های توسعه سیاسی به حساب می آید. فهم عصری شامل فهم مسائل جامعه خود و نیز جامعه جهانی است؛ یعنی دارا بودن قدرت تشخیص و تحلیل، هم در مسائل ملی و هم در موضوعات فراملی.

نتایج

حکومت اسلامی آرمانی ابدی و جاودان برای تمامی انسان هاست و نقش الگویی نیز برای جوامع امروز دارد. در عصر حاضر، می بایست با تمسک به الگوی آرمانی جامعه امروز خویش را نیز اصلاح نموده و بر اساس الگوی صحیح اسلامی بسازد. در طول سده گذشته با تهاجم فکری فرهنگی غرب به همراه تهاجم استعماری آنها به جهان اسلام، الگوها و ارزش های غربی در جهان اسلام ترویج شده است. غرب در صدد تحمیل الگوی خویش به جوامع جهان سوم و از جمله جهان اسلام برآمده و خواهان تغییراتی به سبک و الگوی غربی در جهان اسلام است. از این رو در عرصه سیاسی نیز تغییر و دگرگونی و توسعه سیاسی می بایست نه بر اساس الگوی غرب، بلکه بر اساس الگوی آرمانی اسلامی به همراه کرامت انسانی باشد. به علاوه در این نوع حکومت برخلاف همه

نظام های سیاسی موجود جهان، مردم پس از تعیین رهبری و برگزاری انتخابات از خود سلب مسئولیت نکرده و به خود وانهاده نمی شوند بلکه حضور آنان در صحنه اداره جامعه اسلامی و مشارکت در سرنوشت نظام اسلامی خود به مثابه یک تکلیف تضمین می گردد. شاخصه های مردمی بودن دولت جهانی ۱ کرامت انسانی و ۲ توسعه سیاسی. به این معنی که تا کرامتی نباشد توسعه سیاسی هم نخواهد بود. زیرا لازمه توسعه سیاسی، همکاری و مشارکت فعال است و لازمه این مشارکت داشتن کرامت انسانی است. اگر در جامعه کرامت انسانی نباشد و انسان ها ارزش و قربی نداشته باشند، نمی توانند به خوبی به وظیفه شان را که همانا مشارکت اجتماعی است، ایفا کنند. در ادبیات توسعه، افزایش توانایی را با عنوان نشانگان توسعه سیاسی شامل برابری، ظرفیت و انفکاک ساختاری بررسی کرده اند. که صرف نظر از محتوا و میزان این تحولات در فرایند توسعه سیاسی کلیت آن می تواند مبنایی برای سنجش توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی باشد. در این چارچوب، به لحاظ فرهنگی اصل بر برابری است و به لحاظ اقتصادی، باید ظرفیت لازم برای استخراج منابع از محیط و استفاده صحیح از آن ها به وجود آید و از حیث اجتماعی نیز جامعه سیاسی باید به اندازه کافی تفکیک و تمایز ساختاری پیدا کند که وظایف و کارها تقسیم و تخصصی شده و برای ایفای هر یک نهادهایی مشخص وجود داشته باشد. برابری، ظرفیت و انفکاک، ابعاد زیر بنایی توسعه اند که هر یک فواید و محدودیت هایی دارند. ظرفیت، اساس توسعه است و نیز مرکزیت و اهمیت آن در ارتباط با هر نوع تغییر سیاسی مطرح است. از منظر ظرفیت، توسعه یعنی ارتقای ظرفیت نهادهای حکومتی برای تصمیم گیری و اجرای آن ها یا توسعه توانایی های مختلف یک نظام که این توانایی ها با توان عمومی جامعه برای مدیریت یا اداره محیط دارد. در واقع، ظرفیت، معیاری برای سنجش میزان عملکرد درست نخبگان حاکم در زمینه تامین تقاضاهای خواسته شده از آن ها توسط مردم و محیط، نسبت به منابع تحت کنترل آن هاست. جایگاه برابری در توسعه انسانی، از آنجاست که هر فردی حق دارد زندگی رضایت مندانه ای بر بنیان ارزش ها و خواسته های خود داشته باشد. از این منظر، برابری به عنوان آرمان در غالب جوامع به نحوی مطرح است و باید همه شهروندان به طور یکسان مشمول سیاست ها و برنامه های حکومت بوده، بهبود رفاه اجتماعی و مادی تمامی افراد جامعه یکی از اهداف حکومت باشد. برای تحقق حقوق برابر شهروندی باید در روابط حکومت با مردم، مساوات در برابر قانون و برابری در حقوق یا امتیازات، رویه رفتاری یکسان در مقام اجرای قانون و قضاوت حاکم باشد. یکی از موثرترین ابزارها برای تحقیق هر چه بیشتر برابری آموزش است که اعتماد بنفس افراد را بالا می برد، یافتن شغل های بهتر و پیگیری مطالبات خود در حوزه های سلامت، تامین اجتماعی و دیگر حقوق شهروندی را برای آنان آسان می کند. پژوهش ها نشان می دهند که در حفظ سلامتی و بقای حیات کودکان، آموزش مادران، بیشتر از درآمد یا ثروت خانوار اهمیت دارد. این موضوع، آثار و پیامدهای عمیقی در سیاست گذاری دارد. و به طور بالقوه، تمرکز و توجه را از کوشش برای افزایش درآمد خانوار به اقداماتی برای بهبود آموزش دختران سوق می دهد. انفکاک ساختاری بیانگر گونه ای خاص از تغییر ساختاری در جامعه است که با ظرفیت در ارتباط است و در ایجاد سازمان ها و نهادهای جدیدی تبلور می یابد. بین ترتیب، مسائلی از قبیل پیچیدگی، شربندی، تعارض نقش، شهری شدن و صنعتی شدن با انفکاک ساختاری ارتباط دارد و باعث اهمیت گروه های عمده ای چون دیوان سالاری، تکنو کراسی، ارتش و فن سالاران یا ایجاد تحرک، تحول خانواده و تجزیه اجتماع می بود. امامهم تر از هر چیز، ملاحظات مربوط به ترکیب های نشانگان سه گانه توسعه در جامعه است که باید به آن ها توجه شود. اگر افزایش ظرفیت به نابرابری منجر شود دیگر در راستای توسعه سیاسی نخواهد بود یا اگر تفکیکی ساختاری به کاهش ظرفیت منجر شود نقض غرض می شود. بدین ترتیب باید ترکیب متناسبی از این سه بعد در جامعه مد نظر باشد. با نگاهی اجمالی به ابعاد و شاخص های توسعه سیاسی و ادبیات نظری این بحث روشن می شود که توسعه سیاسی مجموعه ای از شرایط تحولات است که جامعه ای را پیشرفته و سطح بالایی از رشد و توسعه رفاه و آسایش، عدالت و آزادی، مردم سالاری، مشارکت، و حاکمیت قانون قرار می دهد. در واقع این همان بحثی است که در دهه اخیر با عنوان عدالت و پیشرفت مطرح بوده است. با توجه به اینکه توسعه سیاسی به شکل خطی و تاریخی فعلا زیر سوال رفته و برای جامعه ای مثل ما هیچ نمونه خارجی یا نسخه وارداتی وجود ندارد. نخبگان فکری و سیاسی جامعه باید الگوی پیشرفت و عدالت را به عنوان مدل بومی بر پایه سنت، فرهنگ، و تاریخ این مرز و بوم نظریه پردازی و و به جامعه عرضه کنند تا با بحث و گفت و گو درباره آن نسخه نهایی و راهبردی توسعه سیاسی تدوین شود و مبنای سیاستگذاری قرار گیرد.

منابع و مراجع

- ۱) اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا (۱۳۵۷) و نهضت ملی ایران، بیجا.
- ۲) افلاطون، (۱۳۸۰) قوانین در مجموعه دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: نشر خوارزمی.
- ۳) بدیع، برتران (۱۳۸۵) توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: نشر قومس.
- ۴) برزگر، علی، (۱۳۷۵) «فرهنگ و توسعه»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال یازدهم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند.
- ۵) بشیریه، حسین (۱۳۸۰) موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- ۶) ساعی، احمد، (۱۳۸۴) توسعه در مکاتب متعارض، تهران: قومس.
- ۷) عالم، عبدالرحمان (۱۳۹۰) بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
- ۸) عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۹) دموکراسی در ایران، ۱۳۲۰-۱۳۳۲ ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: نشر البرز.
- ۹) فوران، جان (۱۳۷۹) شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا